



چرا روز جهانی فلسفه در ایران روز بزرگداشت فارابی است؟

رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی می‌گوید روز جهانی فلسفه به پیشنهاد این انجمن در تقویم ایران روز بزرگداشت فارابی نام گرفته است و پس از ارسطو که معلم اول است، فارابی معلم دوم لقب گرفته است.

رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی می‌گوید روز جهانی فلسفه به پیشنهاد این انجمن در تقویم ایران روز بزرگداشت فارابی نام گرفته است و پس از ارسطو که معلم اول است، فارابی معلم دوم لقب گرفته است.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از پایگاه اطلاع رسانی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، در پی پیشنهاد انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به شورای فرهنگ عمومی کشور و با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، سی ام آبان ماه که مصادف با روز جهانی «فلسفه» است به نام روز بزرگداشت «فارابی» حکیم و فیلسوف پرآوازه ایرانی در تقویم ملی ایران ثبت شده است.

به همین بهانه حسن بلخاری استاد دانشگاه تهران و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در گفت و گویی، ضمن طرح چرایی این اقدام، جایگاه، اهمیت و جامعیت علمی «فارابی» را مورد بررسی قرار داده است.

در ادامه متن این گفت و گو را می‌خوانید.

* اجازه دهید گفت و گو را با این نکته مهم آغاز کنیم؛ پیرو پیشنهاد انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به شورای فرهنگ عمومی کشور و با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، سی ام آبان ماه (با مصادف با روز جهانی فلسفه) در تقویم ملی ایران به عنوان روز بزرگداشت حکیم فارابی ثبت شده است؛ حال سوال مهم و اساسی این است که چرا با وجود فیلسوفان و متفکران بزرگ ایرانی چون صدرالمتهلین شیرازی، سهروردی، میرداماد و ... حکیم فارابی در این اقدام مورد توجه قرار گرفته است؟

به سوال خوب و مهمی اشاره کردید، البته می‌توانستید در متن سوال خود از ابن سینا هم نام ببرید. یعنی صدر المتالهین، سهروردی، میرداماد و قبل از همه آنها ابن سینا.

از سه اندیشمندی که نام بردید یعنی سهروردی و ملاصدرا و میرداماد، همه پس از ابن سینا قرار دارند و اگر شما آثار ملاصدرا و میرداماد و شیخ اشراق را کامل بخوانید، می‌بینید که در بسیاری از موارد متأثر از ابن سینا و فارابی اند. یعنی نمی‌توان تصور کرد بدون حضور امثال فارابی و ابن سینا، صدر المتالهین و سهروردی و میرداماد را داشته باشیم؛ این نکته اول.

نکته دوم اینکه چرا میان ابن سینا و فارابی، ما به فارابی رسیده ایم. دو ... سه دلیل وجود دارد. دلیل اول اینکه در تقویم ملی ما ایرانیان روز ابن سینا وجود دارد و اول شهریور که روز پزشک است بنا به برجسته بودن مقام پزشکی و کتاب قانون بزرگ ابن سینا به نام مبارک او نامگذاری شده است؛ لذا چنین روزی وجود داشت. نکته دوم و مهمتر اینکه چرا میان ابن سینا و فارابی، فارابی را برگزیده ایم، علاوه بر این دلیل صوری، دلیل مهمتر اینکه ابن سینا در موارد مهم به فارابی رجوع کرده است و به نحوی با رجوع به آثار و تالیفات او مشکلات خود را حل کرده است و منطقاً فارابی، معلم ابن سینا محسوب می‌شود. این چیزی است که ابن خلکان در ابتدای «وفیات العیان» به آن اشاره می‌کند که ابن سینا در مطالب و آثار خود متأثر از فارابی بوده و روایت مشهور ابن سینا که می‌گوید من متافیزیک ارسطو را می‌خواندم و متوجه نمی‌شدم، کتابی به دستم رسید «اغراض ما بعد الطبیعه» و آن را خواندم و متوجه شدم ... اینها نشان دهنده این است که فارابی نسبت به ابن سینا جایگاه معلمی دارد. این هم یک دلیل که ما چرا به سراغ فارابی رفتیم.

دلیل دیگر اینکه فارابی از لحاظ تاریخی نسبت به ابن سینا مقدم است. فارابی؛ حول و حوش ۳۳۹ هجری قمری وفات می‌کند و ۳۱ سال بعد از او، ابن سینا به دنیا می‌آید و دلیل سوم ما، از لحاظ قدمت تاریخی است. به تعبیر برخی از بزرگواران فارابی در این قلمرو موسس است و در حوزه فلسفه اسلامی بنیاد گذار محسوب می‌شود. دلیل چهارم هم این است که در تقویم ملی ما هیچ روزی به نام مبارک فارابی وجود نداشت و مجموعه این موارد سبب شد که ما به سراغ فارابی برویم.

البته این نکته را عرض کنم که پیش از فارابی، در تاریخ فلسفه اسلامی ابو اسحاق کندی را داریم و برخی ترجیح می‌دهند او را اولین فیلسوف بدانند، ولی کسانی که میان آثار فارابی و کندی بررسی تطبیقی می‌کنند، فاصله را بسیار بالا ارزیابی می‌کنند و از این نظر کندی بیشتر یک مترجم است تا فیلسوف؛ (البته مترجمی بسیار فاضل و اندیشمند) ولی فارابی بنیاد گذار اندیشه و منتقد یونان است و درحقیقت مبنا و مایه فراوانی برای بنیانگذاری فلسفه اسلامی دارد.

* فارابی فیلسوف و حکیمی جامع الاطراف است. اندیشه‌ها و آثار او در فلسفه، منطق، جامعه‌شناسی، پزشکی، ریاضیات، موسیقی و البته فلسفه سیاسی محل توجه و مراجعه اهل علم در ایران و جهان است تا جایی که او را معلم ثانی می‌نامند! تحلیل جنابعالی از این جامعیت و کیفیت آن چیست؟ به عبارتی چه عواملی دست به دست هم دادند که شخصیتی چون حکیم فارابی شکل بگیرد؟

بعد از معلم اول که لقب ارسطو است، معلم ثانی لقب فارابی است. مهمترین دلیلی که برای معلم اول بودن ارسطو ذکر شده، به جهت تلاش عظیم و جدی این فیلسوف در باب طبقه بندی و تدوین و تبویب علوم و دانش هاست که در آثار مختلف خود انجام داده است. کار بنیادین معلم تدوین و طبقه بندی علوم در جهت انتقال است؛ چون وظیفه جوهری معلم انتقال علوم است و انتقال علوم جز از طریق تدوین و طبقه بندی دقیق انجام نمی‌شود؛ لذا او را معلم اول نامیده‌اند. برخی مبتنی بر این نامگذاری، جناب فارابی را به دلیل اثر گرانقدر «احصاء العلوم»، معلم ثانی می‌نامند که روش و متد جناب ارسطو را پی گرفته است و علوم را در جهان اسلام طبقه بندی کرده است.

اگر طبقه بندی ارسطو را با طبقه بندی جناب فارابی بررسی کنید، می‌بینید که چقدر در «احصاء العلوم» علوم گسترش پیدا کرده است و بسیاری از موارد که در یونان نبوده است- البته به اقتضای قرون سه و چهار هجری در تمدن اسلامی و ظهور تعالیم اسلامی، صورت نوینی پیدا کرده است- چقدر با تقسیم بندی ارسطو متفاوت است.

اما نکته ای که می‌خواهم عرض کنم اینکه؛ ضمن پذیرش و قبول این استدلال که جناب ارسطو به دلیل تبویب و تدوین معلم اول شد و فارابی با احصاء العلوم، معلم ثانی اما حصر این لقب را در این استدلال روا نمی‌دانم نکته بنیادین من این است که هم در ارسطو جامعیت بسیار مهمی دارید که به ویژه با روش استدلالی و خرد گرایانه او، او را به معلم اول تبدیل می‌کند هم در فارابی. چون شما در بستر خرد و استدلال عقلی است که می‌توانید معلمی کنید. شهود و مکاشفه که در حوزه تعلیم و تعلم قرار نمی‌گیرد و اتفاقاً در قلمرو عرفان مسیر عکس این است. مکاشفات و شهودات فردی است و اینطور نیست که جمعی و قابل انتقال باشد. لذا باید به غیر از تبویب و تدوین، یکی به جامعیت رویکرد جناب ارسطو و دیگری به خردمند بودن و استدلالی کردن مباحث فلسفی و خرد پذیر کردن آنها توجه کنیم. حقیر مساله را بسیار مهمتر از تبویب و تدوین می‌دانم. اگر از این زاویه به معلم ثانی نگاه کنیم؛ فارابی هم جامعیت دارد در موسیقی کبیر &ndash؛ که بحث من در همایش فارابی در باب همین موسیقی کبیر فارابی است &ndash؛ و هم در فلسفه، ریاضیات، هندسه، نجوم و در منطق &hellip؛ اینها مواردی است که او را به شخصیتی استثنایی تبدیل کرده است. و غیر از این، هنگامی که متد و روش او را بحث و بررسی می‌کنید، متوجه می‌شوید که خرد پذیر کردن، استدلالی کردن و برهانی کردن اندیشه‌ها، سبب شد که او هم موسس باشد و هم به او اقتدا شود.

البته ما یک رئیس دیگر نیز در فلسفه اسلامی داریم که شیخ الرئیس ابن سینا است. اما همه می‌دانیم که ریاست زیننده جناب فارابی است، چون ابن سینا خود متأثر از مکتب فارابی است. بنابراین در چنین قلمروی، من جامعیت او را، استدلالی و برهانی بحث کردن او و نیز متدولوژی منطقی و بسیار قوی و قدر او و تلاش او در جهت احصاء و طبقه بندی علوم و همچنین تلاشی را که در حوزه علم موسیقی دارد، بسیار مهم می‌دانم. و ارسطو همان طور که می‌دانیم به این شکل بحثی در موسیقی و پزشکی ندارد؛ ولی فارابی این ویژگی‌ها را دارد و انصافاً لقب معلم ثانی از این منظر زیننده وجود این انسان بزرگ و متفکر ایرانی است.

* برخی معتقدند که فارابی مهمترین متفکر، فیلسوف و نظریه پرداز است که در روند اسلامی کردن دانش‌ها به خصوص آنچه از غرب عالم به خصوص «یونان» به عالم اسلامی رسیده بود، نقش موثری داشت؛ ارزیابی جنابعالی در این باره چیست؟ آیا او در این مسیر توفیق داشت و آیا امروز آنچه که به عنوان اسلامی سازی علوم غربی مطرح است، در روش و محتوا با اقدام حکیم فارابی به عنوان یک متفکر برجسته اسلامی و ایرانی همخوانی دارد؟

در این باره توضیح مختصری می‌دهم. البته باید در جای دیگری به تفصیل به این نکته بپردازیم، چون بیشتر، محور این گفت و گو بحث در باب چرایی و ضرورت ثبت روز بزرگداشت فارابی در تقویم ملی ایران به کوشش و پیشنهاد انجمن آثار و مفاخر فرهنگی است. اما توضیح کوتاه اینکه: اولاً فاصله زمانی فارابی با عصر طلایی یونان که قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد است تا قرن دهم میلادی؛ فاصله ای ۱۴ و ۱۵ قرنی است یعنی فاصله ای که میان فارابی با آن عصر طلایی فلسفه در یونان وجود دارد. محال است که کاروان فلسفه و اندیشه بشری در چهارده &ndash؛ پانزده قرن به تعالی نرسیده باشد. لذا فارابی ۱۳ قرن بعد از زمان، ارسطو، فارابی ای است که با علوم جدید بسیار مواجه شده است و بنا بر شوق و علاقه بسیار، این علوم را تحصیل و دریافت کرده است. مثلاً جریان قدر مکتب نو افلاطونی را دریافت کرده است و اتفاقاً به دنبال جمع رای فلسفی افلاطون و ارسطو بوده. چون مواردی در مکتب نو افلاطونی بود که افلاطون و ارسطو را قابل جمع می‌کند به ویژه و مهمتر از همه، اینکه، اتولوجیا را در نهضت ترجمه اسلامی به ارسطو منصوب کرده بودند در حالی که از آن فلوطین و نو افلاطونی‌ها بود. از آن طرف آشنایی با مکتب اسکندرانی که آنها نیز در اندیشه‌های نو ارسطویی کار کرده بودند.

بنابراین عصر فارابی را نباید با عصر ارسطویی مقایسه کرد؛ چون تفاوت بالا است. ضمن اینکه رویکرد امثال فارابی و ابن سینا به یونان، فوق العاده انتقادی است. یعنی ضمن اینکه تحسین و تکریمی از اندیشه یونانی دارند، اما رویکرد آنها انتقادی است. از این رو ابن سینا به منطق المشرقیین و حکمه المشرقیین و این گونه موارد می‌رسد و مثلاً فارابی در بحث خیال و تخیل متأثر از عصر خویش و غلبه

اندیشه اسلامی بحثی بسیار گسترده تر و متفاوت از ارسطو را ارائه می دهد. در اندیشه ارسطویی سقف پرواز قوه خیال سقف جهان تحت القمر است اما فارابی از این رو که به دنبال تبیین استدلالی و برهانی نبوت است با براهینی عمیق پرواز خیال را به جهان فوق القمر کشانده و تا محاکات از سبب اول فرا می برد (در مقاله ای با عنوان ابداعات فارابی در مفهوم خیال و تخیل به تفصیل این معنا را بحث کرده ام).

اما در اصطلاح اسلامی کردن؛ واقعیت قضیه این است که فارابی در تحلیل قضایا و بیان استدلالی آنها و مهمتر ادراک بطن آنها، به منبع جدیدی دسترسی پیدا کرده است که این منبع، در یونان و نو افلاطونی ها و در مکتب متکلمان مسیحی وجود ندارد! آن قرآن و اندیشه اسلامی است. یادمان باشد که از زمان «کندی» ایجاد نسبت میان فلسفه و حکمت شروع شده بود و «کندی» یکی از کسانی بود که اجتماع شریعت و فلسفه یا دیانت و فلسفه را پیگیری می کرد و می گفت جوهر آنها یکی است و یقین بدانید که فارابی متأثر از این جریان است. به هر حال طلیعه مکتب بغداد که با کندی شروع می شود؛ یکسانی شریعت و فلسفه را پیگیری می کند و فارابی پرورش یافته این جریان است. بنابراین حتماً در آثار خود به این منبع عظیم که در مواردی استدلالی ترین معانی را بازگویی می کند، رجوع کرده است. اگر منظور این است به این معنا بله! رد پای عمیق رویکرد جدید را در آثار فارابی می بینیم و این فوق العاده مهم است. اما اینکه امروزه کاری که انجام می دهیم دقیقاً با رویکرد فارابی متناسب است یا نه! من یک جمله عرض می کنم: طبیعی است که بعد از انقلاب، ما با عرصه ای مواجه شده ایم که باید تولید تئوری و نظریه پردازی در قد و قامت جامعه جدید و فرهنگ جدید اسلامی می کردیم. این موضوع، جریانی را در جامعه دانشگاهی ما ایجاد کرد که درست بود؛ اینکه این جریان به کمال رسید و به اهدافی که داشت رسید یا نه، این بحث دیگری است و باید بنشینیم و مفصلاً روی این موضوع بحث کنیم! من ترجیح می دهم به جای مسأله اسلامی و غیر اسلامی کردن که بحث را وارد حواشی می کند، بگویم که باید در جهت ظهور اندیشه ها، آرا، نوآوری ها و نظریه هایی که مبتنی بر این فلسفه و این نوع اندیشه و تفکر است تلاش کنیم و در این قلمرو قطعاً یکی از الگوهای ما جناب فارابی است.

* ما امروز و در عصر جدید، چه نسبتی با فارابی داریم و از او چه می آموزیم؟ همچنین در تفکر و اندیشه های فارابی چه چیزهایی نهفته است که می تواند برای حل مسائل بشر امروز راهگشا باشد؟

مهمترین نسبت ما با فارابی اقتدا کردن به او در حوزه کنکاش خالص و ناب فلسفه عقلی و علمی است. چون حوزه مطالعات او صرفاً فلسفه نبوده است و جالب این است که در مقاله ای که در ویژه نامه «حکمت نامه مفاخر» آورده ام، بحث کرده ام که در یک جا جناب فارابی تردید می کند که بشود مثلاً موسیقی را از ریاضیات دانست. علت این است که می گوید ما بیشتر مفردات موسیقی را از صناعات بدست می آوریم و این دقیقاً امری است که در حوزه انسان است و نمی تواند به علوم طبیعی برگردد و به نحوی تردید می کند. از این گونه موارد و روشننگری ها در اندیشه او بسیار است.

من بر این «متد» او در کنکاش علوم عقلی، فلسفی و علمی تاکید دارم، شاید اگر هر کسی غیر از او بعد از کندی این سردمداری جریان فلسفه را بر عهده می گرفت و این «متد» را نداشت، ما در ظهور بالندگی های عظیم فلسفه و حکمت در ایران که به ظهور ابن سیناها و شیخ اشراق ها و ملاصدراها و بسیاری دیگر انجامید؛ دچار نوعی شکست و اختلال می شدیم. مهمترین مسأله ای که من در فارابی می بینم، یکی مسأله تلاش ناب و خالص و بی غرض در حوزه شکافت مسائل عقلی، فلسفی و علمی است و مطلب دوم که بسیار مهم است، نوعی فقدان تعصب و دیدن موضوع علمی به ما هوعلم و به ما هو فلسفه است و بعد تلاش وسیع در استناد به هر امر عقلی که در ناب ترین حالت و امکان، آن قضیه و یا آن گزاره را تأیید یا رد می کند. خلوص علمی فارابی و کنکاش و تلاش و پشتکار او و در عین حال «متد» عقلی او، و نیز گشودن افق های جدید در رویارویی با مسائل مستحدثه زمان، مهمترین دستاوردهای «فارابی» در حوزه علم و اندیشه و نظر برای ماست. ش